

Theoretical Explanation of Death in Custody in the Context of Comparative Criminal Justice

Mahdi Gholampour*

Ph.D in Criminal Law & Criminology_ Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Mohammad Farajiha

Associated Professor of Faculty of Law_ Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

(Email: Mohammadfarajiha@gmail.com)

(Received: 2020/01/05, Accepted: 2020/02/28)

Abstract

By using of “dehumanization” (and its more recent versions) as well as “enemy hypothesing”, this paper aims to analyze the death of people who were deprived of their liberty in environments such as custody and prison. The main focus of the article is that which type of prisoners based on their charge or conviction are more vulnerable to the death in custody. To answer the question that which groups of accused or convicts are more vulnerable to the death in custody, by referencing mentioned theories and using case study, current paper tries to analyze 30 cases of death in custodies/prisons of Iran between 2004-2019. Findings of this article show us that all the prisoners are Not vulnerable to death in custody in equal proportions. Mostly, these are accused & convicts who exposure the death in custody that are deeply in conflict with some non-negligible values of criminal systems. Analysis of 30 cases of death in custodies of Iran show that in 21 cases reason of arrest or conviction are related to Security charges. The High number of security accused or convicts in the death in custodies statistics may reinforce this hypothesis that in the eyes of criminal justice’s authorities, such group of prisoners in the process of dehumanization was considered as enemy.

Keywords

death in custody/prison, dehumanization, delegitimization, security accused, prisoners as enemy.

* Corresponding Author, Email: Mahdigholampour66@gmail.com

Fax: +982182884257

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۱۱، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۹

صفحات ۶۸۷ تا ۷۱۴ (علمی - پژوهشی)

تبیین نظری پدیده مرگ در زندان در بستر عدالت کیفری تطبیقی

مهدی غلامپور*

دانش آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

محمد فرجیها

دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه تربیت مدرس

(Email: Mohammadfarjiha@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۹)

چکیده

در مقاله حاضر با بهره‌گیری از نظریه‌های انسانیت‌زدایی (و خوانش‌های جدیدتر آن) و دشمن‌پنداری زندانیان، به تحلیل مرگ گروهی از افراد در بازداشتگاه یا زندان پرداخته شده است که تعلق آن‌ها به گروه‌های مختلف نژادی، قومی، اقتصادی، یا محکومیت به طیف خاصی از جرایم یا حتی متهم شدن به آن‌ها میزان خطر مرگ افراد را در چنین محیط‌هایی افزایش می‌دهد. برای پاسخ به این پرسش که کدام گروه از متهمان یا محکومان در ایران نسبت به پدیده مرگ در زندان به آسیب‌پذیری بیشتری دچار هستند، نگارندگان این مقاله با بهره‌گیری از نظریه‌های پیش‌گفته و نیز استفاده از روش نمونه‌پژوهی به مطالعه ۳۰ نمونه از پرونده‌های مرگ در بازداشتگاه‌ها یا زندان‌های ایران در حد فاصل سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۷ اقدام کرده‌اند. در کنار این موضوع، برای بررسی فرضیه یادشده، به تحلیل نمونه‌هایی تطبیقی از مرگ افراد در زندان پرداخته‌اند تا نشان دهند آیا قربانیان این پدیده دارای ویژگی‌های مشترکی همچون تعلق به گروه‌های خاص نژادی، قومی، اقتصادی یا اجتماعی هستند؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که همه محبوسان به یک نسبت در برابر پدیده مرگ در زندان آسیب‌پذیر نیستند. به‌طور غالب، متهمان یا محکومان در معرض پدیده یادشده قرار می‌گیرند که با دسته‌ای از ارزش‌های سخت‌گیرقابل اغماض نظام‌های کیفری در تعارض اساسی باشند. بررسی داده‌های ۳۰ مورد از پرونده‌های مرگ در زندان‌های ایران نشان می‌دهد که علت بازداشت یا محکومیت در ۲۱ مورد از آن‌ها در خصوص اتهامات امنیتی بوده است. تراکم متهمان یا محکومان امنیتی در آمار پرونده‌های مرگ در زندان می‌تواند تقویت‌کننده این فرضیه باشد که این دسته از زندانیان در نگاه مقام‌های عدالت کیفری طی فرایند انسانیت‌زدایی به‌مثابه دشمن تلقی شده‌اند.

واژگان کلیدی

انسانیت‌زدایی، زندانیان به‌مثابه دشمن، متهمان امنیتی، مرگ در بازداشتگاه و زندان، مشروعیت‌زدایی.

مقدمه

سلب آزادی افراد، خواه به‌عنوان بازداشت موقت و خواه در پی حکم محکومیت، مستلزم رعایت حقوق محبوسان از جمله حق بر شکنجه نشدن و حفظ حق حیات آن‌ها است. اعمال هرگونه تبعیض در رعایت این حق‌ها از سوی مسئولان زندان بر پایه نوع اتهام یا محکومیت^۱ زندانیان، در تعارض بنیادین با موازین حقوق بشر قرار دارد. به عبارت دیگر، انسانی بودن نحوه برخورد با زندانیان در مورد همه متهمان یا محکومان لازم‌الرعایه است و نباید با تقسیم زندانیان بر حسب نوع اتهام یا محکومیت آن‌ها، برخوردهای متفاوت و دوگانه را در حق آن‌ها روا داشت. رفتار همراه با احترام مقتضی به حیثیت ذاتی و ارزش «تمامی» زندانیان و نیز نفی هرگونه تبعیض بر هر اساس در حق زندانیان در بیانیه اصول اساسی رفتار با زندانیان به‌عنوان ضمیمه «اصول اساسی رفتار با زندانیان»، در هشتمین کنگره پنج‌سالانه سازمان ملل برای «پیشگیری از جرایم و اصلاح مجرمان» مورد توجه قرار گرفته است.^۲ با وجود این، تقریباً در تمام نظام‌های کیفری مواردی از مرگ افراد در بازداشتگاه یا زندان قابل گزارش است. از سویی، مطالعه ادبیات حوزه مرگ در زندان، برانگیزنده این پرسش است که اولاً خطر مرگ افراد در زندان در مورد کدام سنخ از زندانیان (در این مقاله، متهمان یا محکومان به چه جرایمی) بیشتر است؟ از سویی دیگر، وجود چنین خطری را برای این دسته از زندانیان بر چه مبنای نظری می‌توان استوار ساخت؟ پرداختن به این موضوع از این جهت اهمیت می‌یابد که با وجود تمام تلاش‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی حقوق بشری برای حذف و ممنوعیت به‌کارگیری شکنجه، هنوز هم درعمل تقریباً در همه نظام‌های عدالت کیفری شاهد به‌کارگیری شیوه‌های غیرانسانی در برخورد با افراد بازداشت‌شده هستیم. عفو بین‌الملل در گزارش سال ۲۰۰۰م خود بیان داشته است که در بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰م سه‌چهارم حکومت‌ها در سراسر جهان از شکنجه استفاده کرده‌اند. از سال ۱۹۹۷م اخبار مربوط به شکنجه و سوءرفتارها از جانب بیش از ۱۵۰ کشور گزارش شده است؛ به‌طوری که در ۸۰ مورد از این کشورها، توسل به شکنجه منجر به مرگ و در ۷۰ مورد دیگر شکنجه به‌طور گسترده اتفاق افتاده است.^۳ گزارش این سازمان در سال‌های اخیر نیز حکایت از تغییر چندانی در تعداد کشورهایی که از شکنجه استفاده کرده‌اند، ندارد. برای نمونه در گزارش مربوط به سال ۲۰۱۴م نیز به این موضوع پرداخته شده که در بین

۱. تأکید بر نوع اتهام یا محکومیت به دلیل موضوع مقاله است؛ پرواضح است که اعمال تبعیض در رعایت این حق‌ها بر هیچ مبنایی پذیرفتنی نیست.

۲. ر.ک. مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، قسمت اول (اسناد جهانی)، زیر نظر: امیراجمند، اردشیر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۸۶، ص ۳۴۵.

3. Amnesty International. (2000), Take a step to stamp out torture. Amnesty International Publications.

سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳م، گزارش‌هایی از تحمیل شکنجه و بدرفتاری نسبت به زندانیان در ۱۴۱ کشور از سراسر جهان به این سازمان رسیده است.^۱

مرگ در زندان به مثابه پدیده‌ای معلول علت‌های متعدد قابل مطالعه است. از یک منظر می‌توان پرونده‌های مرگ در زندان را از حیث علت‌شناختی در دو طبقه مرگ‌هایی با منشأ مجرمانه و غیرمجرمانه تقسیم‌بندی کرد. دسته نخست از این طبقه‌بندی، شامل مرگ‌هایی در اثر شکنجه و بدرفتاری با زندانیان، محروم نمودن عامدانه آن‌ها از نیازهای درمانی و جدی نگرفتن بیماری‌های زمینه‌ای آن‌ها است. بدیهی است بررسی تأثیر نوع اتهام یا علت محکومیت در مرگ بازداشت‌شدگان و زندانیان تنها در این نوع از پرونده‌ها قابل توجیه است. مرگ‌های ناشی از ضرب و جرح‌های زندانیان با یکدیگر گرچه در همین دسته قرار می‌گیرند، اما چون در این زدوخوردها نوع اتهام یا علت محکومیت مورد توجه طرفین نیست، از بحث ما خارج است. پرواضح است که در این تقسیم‌بندی‌ها باید بین مواردی که مرگ زندانی واقعاً در اثر خودکشی (به‌عنوان عاملی غیرمجرمانه) بوده با مواردی که به‌عنوان خودکشی معرفی شده است، تفاوت قائل شد؛ چنان‌که بین مواردی که مرگ نتیجه زدو خورد زندانیان است با مواردی که فرد یا گروهی از زندانیان به دستور یا تحریک مقام‌های زندان، زندانی دیگری را به قتل می‌رسانند، تفاوت‌های اساسی وجود دارد. از این حیث در مقاله پیش‌رو سعی در تبیین مرگ‌هایی شده است که دست کم به‌طور قطع نمی‌توان قائل به غیرمجرمانه بودن منشأ آن‌ها بود.

بر این اساس، پژوهشگران حوزه زندان پدیده مرگ در بازداشتگاه و زندان را معلول علت‌های متنوعی می‌دانند. درحالی که دسته‌ای از پژوهش‌ها کانون توجه خود را بر فرهنگ سازمانی حاکم بر نهادهای عدالت کیفری قرار داده‌اند، گروهی دیگر از پژوهش‌ها بر ویژگی‌های محیط‌های سالب آزادی متمرکز شده‌اند؛ با وجود این، نگارندگان مقاله پیش‌رو تلاش کرده‌اند تا با بهره‌گیری از نظریه روان‌شناختی «انسانیت‌زدایی» (Dehumanization) در قلمرو مرگ در زندان و خوانش‌های متأخر آن، به این پرسش پاسخ دهند که کدام دسته از زندانیان بر اساس این نظریه‌ها، بیشتر در معرض خطر مرگ در زندان قرار دارند. از این رو، نگاه مقاله حاضر، نه بر روی فرهنگ سازمانی یا ویژگی‌های محیطی که بر ویژگی‌های زندانیانی قرار گرفته است که در طی فرایند انسانیت‌زدایی، به‌مثابه دشمن تلقی شده، تبدیل به قربانیان پدیده مرگ در زندان می‌شوند.

در نوشتار پیش‌رو، پس از بیان روش تحقیق به‌کار گرفته‌شده، نظریه انسانیت‌زدایی و خوانش‌های جدیدتر آن، و نیز نظریه دشمن‌پنداری زندانیان، کارکرد آن‌ها در بستر پدیده مرگ در زندان به‌مثابه یافته‌های این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پایان، با تحلیل

1. Amnesty International. (2014), Torture in 2014: 30 years of broken promises. Amnesty International. P. 10

نمونه‌های بررسی شده نشان داده می‌شود که چگونه گروه خاصی از متهمان یا محکومان که به‌عنوان دشمن معرفی می‌شوند، مورد انسانیت‌زدایی قرار می‌گیرند.

۱. روش تحقیق

در مقاله حاضر در پاسخ به این پرسش که متهمان یا محکومان به چه عناوینی بیشتر در معرض مرگ در بازداشتگاه یا زندان‌های ایران قرار دارند، با بهره‌گیری از نظریه «انسانیت‌زدایی» و قرائت‌های مختلف آن، و با کاربست روش تحقیق کیفی، به نمونه‌پژوهی ۳۰ مورد از پرونده‌های مرگ در زندان‌های ایران پرداخته شده است. جدول شماره ۱ دربرگیرنده اطلاعاتی شامل نام محبوسان متوفی و نوع اتهام یا محکومیت آن‌ها است. داده‌های مربوط به این پرونده‌ها، حاصل تحلیل گفتمان برخی از مقام‌های عدالت کیفری و نیز تحلیل محتوای گزارش‌های رسمی مجلس شورای اسلامی، دولت و قوه قضائیه، و نیز اخبار و اطلاعات خبرگزاری‌های رسمی داخلی در خصوص پرونده‌های یادشده است. علاوه بر این‌ها، در مورد برخی از پرونده‌ها که هیچ‌گونه گزارش رسمی وجود نداشته، تلاش شده است با به‌کارگیری روش مصاحبه، اطلاعات به‌دست‌آمده در خصوص آن‌ها مورد مطالعه قرار گیرد.

جدول ۱. اطلاعات نمونه‌های بررسی شده

نوع اتهام یا محکومیت	تعداد	محبوسان متوفی
جاسوسی	۳ نفر	۱. زهرا.ک؛ ۲. البرزق؛ ۳. کاووس.س
اغتشاشات خیابانی	۵ نفر	۴. محمد.ک؛ ۵. امیر.ج؛ ۶. محسن.ر؛ ۷. رامین.آ؛ ۸. طالب.ب
تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی	۱۱ نفر	۹. اکبر.م؛ ۱۰. امیر.ج؛ ۱۱. شاهرخ.ز؛ ۱۲. افشین.الف؛ ۱۳. هدی.ص؛ ۱۴. ستار.ب؛ ۱۵. ابراهیم.ل؛ ۱۶. محمود.ط؛ ۱۷. کاوه.ع؛ ۱۸. سیناق؛ ۱۹. وحید.ص
توهین به رهبری	۱ نفر	۲۰. امیدرضا.م
سرقت	۳ نفر	۲۱. سید مجتبی.ت؛ ۲۲. احسان‌الله. الف؛ ۲۳. ابوالفضل.ر
نگهداری مواد مخدر	۲ نفر	۲۴. عبدالرحمان.ن؛ ۲۵. محسن.م
سایر اتهامات	۵ نفر	۲۶. زهرا.ب (اتهام: ارتباط نامشروع)؛ ۲۷. محمد.ر (اتهام: ایراد ضرب و جرح)؛ ۲۸. نادر.ش (اتهام: نامعلوم)؛ ۲۹. ابراهیم.م - (سلب آسایش همسایگان)؛ ۳۰. علی.پ (تیراندازی به سمت پلیس)

از میان ۳۰ نمونه بررسی شده در این مقاله، منابع خبری رسمی داخلی، شامل سایت‌ها، روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و کتاب‌ها در مورد ۲۶ پرونده، بازتاب‌دهنده دست‌کم یک گزارش، مصاحبه یا اظهار نظر از سوی یکی از مقام‌های رسمی عدالت کیفری یا وکلا و بستگان زندانیان

متوفی بوده‌اند. به این ترتیب، نمونه‌های بررسی شده در این تحقیق از این حیث به دو دسته قابل تقسیم‌اند: جز در مورد نمونه‌های شماره ۲، ۱۰، ۲۰ و ۲۲ که به‌رغم وجود اطلاعاتی از آن‌ها در پایگاه‌های خبری غیررسمی، هیچ‌گونه اخباری در سایت‌های خبری داخلی وجود نداشته است، در باقی موارد می‌توان اطلاعاتی شامل یک گزارش، مصاحبه، اظهار نظر یا ... را یافت؛ هرچند کمیت اطلاعات یادشده در مورد همه نمونه‌های دسته اخیر نیز به یک میزان نیست. در حقیقت، در مورد برخی از آن‌ها صرفاً یک اظهار نظر از سوی مقام‌های پلیسی یا قضایی وجود دارد؛ در حالی که در مورد برخی دیگر از نمونه‌ها اطلاعات فراوانی را می‌توان در منابع خبری رسمی جست‌وجو کرد. در مورد چهار نمونه پیش‌گفته نیز برای جبران نبود اطلاعات رسمی به ترتیب مصاحبه‌هایی با وکیل خانواده زندانی (در نمونه‌های شماره ۲، ۱۰ و ۲۰) و نیز وکیل، خانواده متوفی، متهم و دادیار پرونده (در نمونه شماره ۲۲) صورت گرفت.^۱

جدول ۲. اسناد و گزارش‌های مربوط به هر نمونه

نمونه	زندانی متوفی	منابع اطلاعات
۱	زهراک	گزارش رسمی مجلس شورای اسلامی، گزارش رسمی دولت
۳	کاووس‌س	مصاحبه برخی از نمایندگان مجلس و سخنگوی قوه قضائیه، www.tasnimnews.com ، ۲۶ بهمن ۱۳۹۶ و www.tabnak.ir ، ۲۳ بهمن ۱۳۹۶، کد خبر: ۷۷۳۶۹۴
۴	محمدک	گزارش‌های رسمی مجلس شورای اسلامی، اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح
۵	امیرج	گزارش‌های رسمی مجلس شورای اسلامی، اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح
۶	محسن‌ر	گزارش‌های رسمی مجلس شورای اسلامی، اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح
۷	رامین‌آ	خبرگزاری آفتاب آنلاین، ۳ اسفند ۱۳۸۸، کد خبر: N559440
۸	طالب‌ب	مصاحبه جلال میرزایی، نماینده ایلام در مجلس شورای اسلامی، www.isna.ir ، ۲۳ اسفند ۱۳۹۶، کد خبر: ۹۶۱۲۲۳۱۳۲۹۴
۹	اکبرم	مصاحبه جمال کریمی‌راد، سخنگوی قوه قضائیه، www.isna.ir ، ۹ مرداد ۱۳۸۵، کد خبر: ۸۵۰۵-۰۵۳۹۰
۱۱	شاهرخ‌ز	مصاحبه غلامحسین محسنی اژه‌ای، سخنگوی قوه قضائیه، www.ilna.ir ، ۲۹ شهریور ۱۳۹۴، کد خبر: ۳۰۶۶۲۲
۱۲	افشین‌ا	مصاحبه سهراب سلیمانی، مدیرکل زندان‌های استان تهران، www.donya-e-eqtesad.com ، تیر ۱۳۹۲، شماره خبر: ۲۷۳۱۰۸۴
۱۳	هدی‌ص	مصاحبه دادستان کل کشور و رئیس بهداری بازداشتگاه اوین، www.khabaronline.ir ، ۲۳ خرداد ۱۳۹۰ و www.irna.ir ، ۲۳ خرداد ۱۳۹۰، کد خبر: ۳۰۴۲۹۸۸۷

۱. شایان ذکر است که در مورد ۱۱ مورد از نمونه‌های دسته اول نیز از روش مصاحبه استفاده شده است. گروه مصاحبه‌شوندگان شامل برخی از وکلا، مقام‌های قضایی رسیدگی‌کننده به پرونده‌ها و نیز برخی از تهیه‌کنندگان گزارش‌های رسمی مجلس و دولت بوده‌اند.

ادامه جدول ۲. اسناد و گزارش‌های مربوط به هر نمونه

نمونه	زندانی متوفی	منابع اطلاعات
۱۴	ستار ب	گزارش رسمی مجلس شورای اسلامی
۱۵	ابراهیم ل	مصاحبه علیرضا جمشیدی، سخنگوی قوه قضائیه، www.etemadnewspaper.ir ، شماره ۱۶۰۳، ۱۰ بهمن ۱۳۸۶
۱۶	محمود ط	مصاحبه محمدتقی عباس پور، فرماندار بابل و دکتر احمد محمدپور، رئیس مرکز فوریت‌های پزشکی بابل، www.rokna.net ، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶، کد خبر: ۲۶۴۶
۱۷	کلو ه ع	خبرگزاری‌های داخلی، www.aftabir.com ، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷، کد خبر: N382959
۱۸	سیناق	اظهار نظر مصطفی محبی، مدیرکل زندان‌های استان تهران و برخی از نمایندگان مجلس، www.iran-newspaper.com ، شماره ۶۶۸۸، ۱۹ دی ۱۳۹۶
۱۹	وحید ص	مصاحبه دادستان قم، www.mashreghnews.ir ، ۲۵ آذر ۱۳۹۷، کد خبر: ۹۲۰۰۷۲
۲۱	سید مجتبی ت	دادنامه شماره ۱-۱۹ فروردین ۱۳۸۵، کلاس پرونده ۱۵۳/۷۱/۸۴، تاریخ: ۱۵ فروردین ۱۳۸۵، دادنامه شماره ۲۶
۲۳	ابوالفضل ر	مصاحبه حسین محرمی، دادستان شهرستان میانه، www.tabnak.ir ، ۱۶ مرداد ۱۳۹۲، کد خبر: ۳۳۷۱۷۳
۲۴	عبدالرحمن ن	گزارش پزشکی قانونی، www.mizanonline.com ، ۵ خرداد ۱۳۹۷، کد خبر: ۵۲۵۵۲۱
۲۵	محسن م	مصاحبه سرهنگ جهانگیر کریمی، معاون اجتماعی فرماندهی انتظامی استان اصفهان، https://imna.ir ، ۳ فروردین ۱۳۹۴
۲۶	زهراب	مصاحبه علیرضا جمشیدی، سخنگوی قوه قضائیه، www.mehmews.com ، ۱۲ شهریور ۱۳۸۷، کد خبر: ۱۴۳۵۳
۲۷	محمد ر ث	اطلاعیه روابط عمومی اداره کل زندان‌های استان تهران، www.mehmews.com ، ۹ آذر ۱۳۸۳، کد خبر: ۱۳۴۷۸۶
۲۸	نادر ش	مصاحبه سرهنگ سید محسن تقی‌زاده، فرمانده انتظامی آبادان، www.ima.ir ، ۲۶ خرداد ۱۳۹۵، کد خبر: ۸۲۱۱۲۹۵۹
۲۹	ابراهیم -	اظهار نظر متهمان و مصاحبه رئیس زندان رجایی‌شهر، www.rokna.net ، ۱۹ دی ۱۳۹۶، کد خبر: ۳۴۵۶۳۸
۳۰	علی پ	مصاحبه سرهنگ عبدالله منتظری، فرمانده انتظامی شهرستان چالوس، www.mizanonline.com ، ۲۴ دی ۱۳۹۶، کد خبر: ۳۸۶۸۵۵

۲. مبانی نظری پژوهش

در این قسمت نظریه‌های انسانیت‌زدایی و خوانش‌های متأخر از آن، همچون مشروعیت‌زدایی و طرد اخلاقی، به‌همراه نظریه جنگ با زندانیان و دشمن‌پنداری آنان به‌عنوان مبانی نظری پژوهش پیش‌رو مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. ۱. انسانیت‌زدایی

روان‌شناسان اجتماعی با طرح نظریه انسانیت‌زدایی و مفاهیمی مشابه آن، آسیب‌پذیری گروهی خاص از افراد در برابر تبعیض‌های ساختاری در نظام‌های عدالت کیفری همچون شکنجه و مجازات‌های خودسرانه بر مبنای تعلق آن‌ها به اقلیت‌های قومی، نژادی، سیاسی و به یک معنا، قرار گرفتن در خارج از مرزهای پذیرفته‌شده اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را تحلیل کرده‌اند. «انسانیت‌زدایی» مفهومی است که از اوایل دهه ۱۹۷۰م مورد توجه اندیشمندان حوزه روان‌شناسی قرار گرفت. هربرت کلمن، از نخستین روان‌شناسان اجتماعی، با استفاده از این مفهوم به تبیین مفهوم «کشتارهای مجاز» (Sanctioned massacres) پرداخته است. در تعریف او، انسانیت‌زدایی فرایندی است که به سست‌شدن موانع اخلاقی ایستاده در برابر خشونت علیه گروهی خاص منجر می‌شود. به باور او، برای فهم فرایندهای انسانیت‌زدایی، لازم است ابتدا این پرسش مطرح شود که ادراک دیگری به‌مثابه یک شخصیت به تمام معنا انسان، به چه معناست؟ پاسخ وی به این پرسش این است که چنین ادراکی زمانی حاصل می‌شود که از مرگ آن شخص، فارغ از گروه جمعیتی یا آن بخش از جهان که او به آن تعلق دارد، غمگین شویم. به‌واسطه فرایندهای انسانیت‌زدایی، هویت فردی و اجتماعی اعطاشده به افراد در اجتماع از بین می‌رود. این فرایند، نگرش طرف انسانیت‌زدا را هم نسبت به خود و هم نسبت به هدفش آن‌گونه سازمان می‌دهد که برای او نه ضروری است و نه اساساً امکان دارد که رابطه بین خود و دیگری را در چارچوبی اخلاقی ببیند. اصول اخلاقی در مورد قربانیانی که مورد انسانیت‌زدایی قرار می‌گیرند، دیگر اعمال نمی‌شود و موانع اخلاقی مخالف با کشتن آن‌ها به‌آسانی برمی‌افتد. کلمن بر این باور است که «کشتارهای مجاز» به‌طور قابل‌توجهی سطحی افراط‌گونه از انسانیت‌زدایی را بدیهی می‌انگارد. چنین انسانیت‌زدایی افراطی در حق افرادی که سزاوار مرگ هستند زمانی ممکن می‌شود که بتوان گروه هدف را به‌آسانی به‌مثابه طبقه‌ای جدا از بقیه معرفی کرد که به‌طور سنتی به یک یا چند دلیل بدنام شده‌اند. این افراد ممکن است به گروه‌های مختلف نژادی، مذهبی یا قومی تعلق داشته باشند و یا حتی از گروه‌های سیاسی باشند که عموماً از سوی فرهنگ انسانیت‌زدا با عناوینی چون «حقیرتر»، «شیطانی» یا «ناشایست» توصیف می‌شوند. زدن چنین برچسب‌هایی به محروم‌ساختن افراد از هویت فردی و اجتماعی‌شان کمک می‌کند. برای نمونه، استفاده از واژه «زرد کثیف» (Gook)، (که به‌طور توهین‌آمیزی در اشاره به مردم خاور دور به‌کار می‌رفته است) به این موضوع کمک می‌کرد که آن‌ها به‌عنوان موجوداتی «مادون انسان»، «مشمزکننده» و «ناتوان از برانگیختن احساس همدلی» تعریف شوند (Kelman, 1973: 25).

در نظام عدالت کیفری ایران نیز جلوه‌هایی از این دست توصیفات را در مورد گروهی از

زندانیان می‌توان در گفتمان برخی از کنش‌گران رسمی مشاهده کرد. در یک نمونه، در حالی که نه نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در خصوص ضرورت رسیدگی به موضوع ضرب و شتم زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ (موسوم به بند زندانیان سیاسی) به وزیر دادگستری تذکر کتبی داده بودند^۱، پس از تجمع خانواده‌های زندانیان این بند در مقابل مجلس شورای اسلامی، یکی از نمایندگان در میان آن‌ها حاضر شد و بیان داشت که «ما اصلاً چیزی به اسم زندانی سیاسی نداریم، چیزی که هست وجود یک مشت اوباش است^۲». به نظر می‌رسد توصیف گروهی از زندانیان با عناوینی چون اوباش یا عناوین مشابه، نادیده‌انگاری نقض حق‌های آن‌ها را بدون آنکه حساسیت خاصی را برانگیزاند در نظر مقام‌های رسمی آسان‌تر می‌سازد. در چنین شرایطی رسانه‌ها و ابزارهای اطلاعاتی وابسته به قدرت با کنترل شدید اخبار و اطلاعات غیررسمی سعی در به‌فراموشی سپردن و نادیده‌انگاشتن هویت‌هایی خواهند کرد که در نتیجه شیوه‌های انسانیت‌زدا در خفا از بین رفته‌اند.

کلمن تأثیر انسانیت‌زدایی بر نقض شدید حقوق بشر، همچون شکنجه، کشتار افراد، و دیگر رفتارهای آشکار ناقض حقوق بشر را در دیگر آثار خود مورد توجه قرار داده است. او توضیح می‌دهد که چگونه سه فرایند تجویز (Authorization)، عادی‌سازی (Routinization) و انسانیت‌زدایی، مداخله افراد در رفتارهای مستلزم نقض‌های شدید حقوق بشر را تسهیل می‌کنند. منظور از تجویز، زمانی است که چنین رفتارهایی به‌صراحت دستور داده شده‌اند، به‌طور تلویحی مورد تشویق قرار گرفته‌اند، و به‌طور ضمنی تأیید شده یا دست‌کم از سوی مقام‌های دارای اختیار اجازه داده شده‌اند. تجویز در حقیقت، به رفتارهایی مشروعیت می‌بخشد که در شرایط معمول باید به لحاظ اخلاقی مورد نكوهش قرار می‌گرفتند. فرایند عادی‌سازی (یعنی استحاله رفتار به کارهایی عادی، مکانیکی و دقیقاً برنامه‌ریزی‌شده در هر دو سطح شخصی و سازمانی) موجباتی را که در آن امکان طرح پرسش‌هایی اخلاقی وجود دارد به حداقل می‌رساند و این نگاه را تقویت می‌کند که شخص با اقدامی مشروع، درگیر یک فعالیت مناسب و عادی شده است. بر همین اساس، انسانیت‌زدایی نیز در عمل، مشروعیت را از قربانیان این اعمال برداشته، آن‌ها را از اجتماع اخلاقی شخص یا سازمان انسانیت‌زدا خارج می‌سازد؛ به‌طوری که شکنجه و کشتن آن‌ها به لحاظ اخلاقی قابل قبول یا حتی از دیدگاه مرتکبان ضروری می‌گردد (Kelman, 2001: 64).

در پژوهش‌های تجربی بسیاری تلاش شده است تا به این پرسش پاسخ داده شود که چه کسانی بیشتر در معرض انسانیت‌زدایی قرار می‌گیرند. هسلم و لوژان با بررسی نتایج شماری از

۱. مشروح مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، دوره نهم، جلسه ۲۰۲، روزنامه رسمی، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۳.

۲. سایت خبری تحلیلی تدبیر، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۳.

این پژوهش‌ها بیان داشته‌اند که بسته به شرایط فرهنگی و سیاسی یک جامعه، گروه‌های مختلف قومی، نژادی، مهاجران، پناهندگان، افراد طبقات محروم و سطح پایین جامعه، بیماران روانی، زنان (به‌طور ویژه زنان بزهکار جنسی)، بزهکاران جنسی و بزهکاران خشن و ...، افراد و گروه‌هایی هستند که بیشتر در معرض انسانیت‌زدایی قرار می‌گیرند (Haslam & Loughnan, 2014: 399). به این ترتیب، همه متهمان و محکومان در بازداشتگاه و زندان به یک نسبت در معرض خطر مرگ در این محیط‌ها قرار ندارند. تأثیر متغیرهایی چون نژاد، مذهب، قومیت، تابعیت و وضعیت اقتصادی، به‌طور کلی موقعیت اجتماعی-اقتصادی این افراد در میزان آسیب‌پذیری آن‌ها در برابر پدیده مرگ در زندان قابل ارزیابی و تحلیل است. به عبارت دقیق‌تر، پاسخ به پرسش‌هایی در مورد چگونگی وضعیت اقلیت‌های نژادی، مذهبی، قومیتی و ... در برابر پدیده مرگ در زندان می‌تواند تا حدودی بیان‌کننده تأثیر متغیر موقعیت اجتماعی بزه‌دیدگان در میزان آسیب‌پذیری آن‌ها باشد. همین موضوع در خصوص متهمان یا محکومانی که به لحاظ اقتصادی در وضعیت نامطلوبی قرار دارند قابل تحلیل است. بدیهی است طرح چنین پرسش‌هایی اساساً در مورد جوامعی واجد مفهوم است که دوگانه «ما» (Us) و «دیگران» (Others)، دارای جلوه‌های پررنگی بر مبنای مفاهیمی چون نژاد، مذهب، قومیت، تابعیت باشد. در حقیقت، هرچه فرهنگ‌های دیگر در کنار فرهنگ غالب جامعه با تساهل بیشتری پذیرفته شوند و در نتیجه، کفه کثرت‌گرایی فرهنگی (Multiculturalism) بر یگانه‌انگاری فرهنگی (Cultural monism) (که قائل به برتری فرهنگ گروه اکثریت است) بچربد، باورها و رفتارهای مختلف، بیشتر مورد شناسایی و احترام قرار می‌گیرند (Rosado, 1996: 4).

در طول تاریخ جلوه‌هایی از این «دبگری‌پنداری» را می‌توان مشاهده کرد؛ چنان‌که برای مثال «در دوران باستان هر چیزی که رنگی از فرهنگ یونانی (و سپس یونانی و رومی) نداشت با عنوان مشترک «بربر» نامیده می‌شد. تمدن غربی بعدها اصطلاح «وحشی» را در همین معنا به کار برد؛ قضاوت واحدی در پشت این دو صفت نهفته است: «بربر» از لحاظ ریشه‌شناسی ظاهراً به آوای غیرملفوظ و آشفتۀ پرنندگان در برابر زبان ملفوظ و معنی‌دار آدمیان دلالت می‌کند و لفظ «وحشی» هم به معنای «جنگلی»، شیوه زندگی حیوانی را در برابر انسانی قرار می‌دهد. هر دو مورد حاکی از این است که آدمی نمی‌خواهد واقعیت گوناگونی فرهنگ‌ها را بپذیرد و ترجیح می‌دهد تا هر چیزی را که با روال عادی زندگی خودش مطابق نیست به بیرون از حوزه فرهنگ یعنی به حوزه طبیعت بیفکند» (استروس، ۱۳۵۸: ۱۶).

یافته‌های پژوهش‌های متعددی نشان می‌دهند که در برخی جوامع، موقعیت اجتماعی گروهی از افراد بر میزان آسیب‌پذیری آن‌ها در محیط زندان بی‌تأثیر نیست. برای نمونه، یکی از این پژوهش‌ها با تمرکز بر بومیان استرالیایی بیان می‌دارد که همچون تمام ساکنان بومی در

سراسر جهان، بومیان استرالیایی نیز با ظهور استعمارگران اروپایی از اوایل قرن هجدهم، از مصادره، تجزیه، و به‌حاشیه رانده‌شدن در امان نماندند و به لحاظ حقوقی، مجبور به تن‌دادن به حاکمیت بریتانیا و بعدها قوانین استرالیا شدند. بومیان استرالیایی که از سوی سیاست‌های پدرسالارانه و همگون‌سازی در دوره‌های استعماری، به حاشیه رانده شده، از دارایی‌هایشان سلب مالکیت گردید، وضعیت نامطلوبی را تحت نظام عدالت کیفری مدرن تجربه می‌کنند. جرم‌شناسان، بازنمایی افراطی (Over-representation) بومیان به‌مثابه متهمان و زندانیان را نشان داده‌اند. عدم تسلط کافی افراد بومی به زبان انگلیسی و آشنایی بسیار کم آن‌ها نسبت به قانون، آنان را در فرایند بازجویی پلیس و جلسات دادگاه در موقعیت اسفباری قرار می‌دهد. این وضعیت بد، از دوره جوانی تا بزرگسالی بومیان، درون ساختار و فرایند عدالت کیفری انباشته و نهادینه می‌شود. در دهه‌های اخیر سازمان‌ها و سخنگویان بی‌پروای بومی بر اساس ادعاها و شواهدی بیش از پیش از رفتارهای افراطی پلیس، برخوردهای نابرابر در فرایند عدالت کیفری و سوءرفتار در بازداشتگاه‌های پلیس نسبت به افراد بومی تأکید ورزیده‌اند. هرچند در مقام شهروند، افراد بومی مشمول همان تعهدات دیگر افراد استرالیایی هستند، اما به‌عنوان متهم یا زندانی در نظام عدالت کیفری، آن‌ها به‌طور بسیار افراطی بازنمایی می‌شوند. برای مثال درحالی که در سرشماری سال ۱۹۸۶م، کمتر از ۱/۵ درصد کل جمعیت استرالیا را بومیان تشکیل می‌دادند، نسبت جمعیت کیفری آن‌ها در زندان دست‌کم ده برابر بازنمایی می‌شد. بر همین اساس، بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷م، رشته‌ای نگران‌کننده از مرگ بومیان در زندان‌های استرالیا جنجال‌برانگیز شد که در گزارش‌های رسمی با عنوان «خودکشی» و «مرگ در اثر حادثه» (Misadventure) ثبت گردید. با وجود اتهامات فراوانی که اقلیت‌های بومی نسبت به خشونت پلیس و مأموران زندان مطرح می‌کردند، گزارش‌های پزشکی قانونی و کالبدگشایی‌ها همواره توضیح پلیس و افسران زندان را در مورد مرگ‌ها مورد حمایت قرار داد. این‌گونه گزارش می‌شد که زندانیان بومی به دست خودشان و اغلب با حلق‌آویز کردن خود به‌وسیله ملافه، پتو یا جوراب آویزان شده از اتصالات چراغ برق، میله‌ها یا برجستگی دیوار سلول خود فوت شدند (Hazlehurst & Kazlehurst, 1989: 40).

یافته‌های یکی دیگر از مطالعات به‌طور مشخص نشان می‌دهد که به‌رغم جمعیت بسیار ناچیز بومیان استرالیایی به نسبت جمعیت غیربومی، سهم آن‌ها از آمار مرگ در زندان‌های این کشور بسیار بیشتر از افراد دیگر است. برای نمونه، بیلس و همکارانش در مقاله خود بیان داشته‌اند که اگرچه بر اساس بررسی‌های «کمیسیون سلطنتی در مورد مرگ بومیان در زندان»^۱، در خصوص مرگ‌های در زندان در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹م، نسبت مرگ

1. The Royal Commission into Aboriginal Deaths in Custody

آن‌ها در برابر افراد غیربومی چهار برابر بود، اما با در نظر گرفتن شمار کلی جمعیت آن‌ها در جامعه باید گفت که ساکنان بومی استرالیا ۲۳ برابر بیشتر از ساکنان غیربومی در معرض خطر مرگ در زندان‌های این کشور هستند (Biles et al, 1990: 20). هاردینگ توضیح می‌دهد که تأسیس کمیسیون یادشده در سال ۱۹۸۷م در استرالیا، اساساً بر پایهٔ این اعتقاد بود که ویژگی اصلی کسانی که بیشترین سهم را در میان قربانیان مرگ در زندان‌های این کشور دارند، «بومی بودن» آن‌ها است. تاریخ طولانی مدت خشونت و بی‌عدالتی در استرالیا نسبت به بومیان این کشور، زیربنای این تصور را تشکیل می‌داد که نژادپرستی دامنه‌دار در شرایط مربوط به زندان، اصلی‌ترین عامل وقوع مرگ‌ومیر بومیان است (Harding, 1990: 115).

به‌عنوان یک نمونهٔ تطبیقی دیگر و همسو با همین یافته‌ها که بر وضعیت اجتماعی و اقتصادی بزه‌دیدگان شکنجه متمرکز شده است، مطالعات تجربی در چین نیز نشان می‌دهد که بزه‌دیدگان احتمالی شکنجه در مرحلهٔ بازجویی را عمدتاً افراد طبقهٔ خاصی از اجتماع، یعنی افرادی از پایین‌ترین سطح اجتماعی^۱، تشکیل می‌دهند. یکی از این مطالعات نشان می‌دهد که شکنجه به‌طور نامتوازی علیه محروم‌ترین و ضعیف‌ترین اقشار جامعه به‌کار گرفته می‌شود (Lu, 2006: 85). به‌طور مشابه، چن با تحلیل عمیق ۲۰ پروندهٔ شکنجه در سال‌های اخیر به این نتیجه رسید که اکثریت بزه‌دیدگان این پرونده‌ها کشاورزانی هستند که در وضعیت اجتماعی ضعیفی قرار دارند. برخلاف غرب، در چین به‌جای نژاد، این ناپایداری اجتماعی و اقتصادی است که عامل اساسی در تفاوت‌گذاری بین گروه‌های مختلف اجتماعی است (Chen, 2007: 50).

۲.۲. مشروعیت‌زدایی

مفهوم «مشروعیت‌زدایی» را *بارتال* در خوانشی جدیدتر از انسانیت‌زدایی به معنای فرایندی شامل طبقه‌بندی کردن گروه‌ها در طبقات به‌شدت منفی اجتماعی و بیرون گذاشتن آن‌ها از دایرهٔ مقبولیت که اجازهٔ طرد اخلاقی را می‌دهد، به‌کار برد. به نظر او، رایج‌ترین معانی مشروعیت‌زدایی عبارت‌اند از: الف) «انسانیت‌زدایی»، به معنای برچسب زدن به یک گروه به‌مثابهٔ غیرانسان‌ها، به‌واسطهٔ توصیف اعضای آن گروه به افرادی متفاوت از نژاد انسانی و طبقه‌بندی کردن آن‌ها به‌مثابهٔ خلقت‌هایی فرانسانی، مانند شیاطین و اجنه؛ ب) توصیف یک گروه (Trait characterization) به‌مثابهٔ دارندگان ویژگی‌های به‌شدت منفی در یک جامعهٔ مفروض، همچون متجاوزان، احمق‌ها و انگل‌ها؛ ج) «خارج از طبقه» (Outcasting)، به مفهوم طبقه‌بندی کردن

1. The lowest level

۲. استفاده از این دست توصیفات در عناوین برخی از قوانین، به‌ویژه در رژیم‌های توتالیتر، دارای سابقه است؛ برای

اعضای یک گروه به‌عنوان تجاوزکنندگان به چنان هنجارهای بنیادین اجتماعی که باید یا از جامعه طردشده یا به آسایشگاه سپرده شوند، همچون قاتل‌ها، دزدها، روانی‌ها و مجانین؛ د) «استفاده از برچسب‌های سیاسی»، یعنی توصیف گروه به موجودیتی سیاسی که تهدیدی برای ارزش‌های اساسی یک جامعه مفروض و خطری برای حکومت هستند که از این رو کاملاً غیرقابل پذیرش به حساب می‌آیند، برای نمونه، نازی‌ها، فاشیست‌ها، کمونیست‌ها و امپریالیست‌ها؛ ه) برچسب زدن با استفاده از نام گروه‌هایی که به‌طور منفی ادراک می‌شوند (Group comparison)، مثل خرابکارها یا هون‌ها^۱ (Huns) (لقبی که به تحقیر به سربازان آلمانی در طول جنگ جهانی اول و دوم داده می‌شد) (Bartal, 1990: 66).

مشروعیت‌زدایی دارای ویژگی‌های آشکاری چون انکار انسانیت از افراد یا گروهی است که مورد مشروعیت‌زدایی قرار گرفته‌اند و این مفهوم را القا می‌کند که افراد یادشده شایسته رفتاری انسانی نبوده‌اند، از این رو آسیب‌زدن به آن‌ها موجه است (Ibid: 66). اعتقادات مشروعیت‌زدا پندارهای کلیشه‌ای به شدت منفی، همراه با پیامدهای رفتاری آشکارا مؤثری هستند که با هدف خارج کردن گروهی خاص از دایره پذیرش گروه‌های انسانی، به آن نسبت داده می‌شوند و در نتیجه انکار انسانیت اعضای آن را در پی دارد (Bartal, 2002: 122). این اعتقادات ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارند که آن‌ها را از پندارهای کلیشه‌ای رایج متمایز می‌سازد. برای مثال، عناوینی چون تروریست‌ها، امپریالیست‌ها، فاشیست‌ها، متجاوزان، دشمنان، دارندگان عقاید آلوده سیاسی، اعتقادات مشروعیت‌زدایی هستند که با محتوای بسیار منفی، منحصربه‌فرد و برجسته‌ای توصیف شده‌اند. از سویی مشروعیت‌زدایی مستلزم وارد کردن افراد مشروعیت‌زدایی‌شده در طبقاتی است که به‌طور کامل از سوی هنجارها و ارزش‌های جامعه مشروعیت‌زدا مردود هستند. در واقع، اگرچه ممکن است بسیاری از گروه‌ها، مورد پیش‌داوری‌ها و پندارهای کلیشه‌ای قرار گیرند، اما می‌توانند همچنان به‌عنوان بخشی از جامعه ادامه حیات دهند؛ این درحالی است که فرایند مشروعیت‌زدایی می‌فهماند که افراد یا گروهی خاص، خارج از مرزهای پذیرفته‌شده قرار گرفته و به این ترتیب از جامعه خارج شده‌اند. این طرد از جامعه

نمونه، «قانون تازه علیه انگل‌های اجتماعی» در سال ۱۹۵۷م از سوی خروشچف در شوروی سابق که به رژیم اجازه می‌داد تبعید دسته‌جمعی و کار اجباری در یک سطح وسیع و از همه مهم‌تر، چیرگی تام و موج تازه‌ای از نکوهش‌های همگانی را برقرار سازد (آرنت، ۱۳۹۴: ۳۱).

۱. هون‌ها قبایل کوچ‌روی آسیایی در شمال دریای خزر بودند که احتمالاً از منشأ قومی ترک، تاتار یا ایغور که در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی به امپراتوری روم حمله کردند و آتیلا مشهورترین سردارشان بود. آن‌ها در فرهنگ اروپای غربی مظهر توحش و خشونت هستند (تاکنن، باربارا، توپ‌های ماه اوت، ترجمه محمد قائد، توضیحات مترجم در پانویس شماره ۴، ص ۳۹).

اغلب نه موقتی و مشروط که همیشگی و بی‌قیدوشرط است (Ibid: 124). توصیفات اخیر یادآور مفهوم «ناشایست» هانا آرنت در کتاب توتالیتاریسم است. به نظر او «ناشایست‌ها» به‌عنوان قربانیان پلیس مخفی رژیم‌های توتالیتار، کسانی هستند که می‌توان آن‌ها را مظنون به مخالفت با رژیم دانست. به باور آرنت، «در آخرین و کامل‌ترین مرحله توتالیتاریسم، مفاهیم دشمن عینی و جنایت مطلقاً محتمل هم به‌دور انداخته می‌شوند و قربانیان پلیس مخفی رژیم، تصادفی و حتی بدون اتهام و تنها با علایم ناشایست بودن‌شان برای زندگی برگزیده می‌شوند. او با طرح این مفهوم و بیان جلوه‌هایی از این برداشت از سوی پلیس مخفی رژیم‌های توتالیتار و تمایز گذاشتن بین «ناشایست‌ها» و «جنایت‌کاران» بیان می‌دارد که جنایت‌کاران صرفاً مجازات می‌شوند؛ اما «ناشایست‌ها» از صفحه گیتی محو می‌گردند» (آرنت، همان: ۲۵۴).

پژوهشگران چندی این پرسش را مطرح کرده‌اند که چرا با وجود همه تلاش‌های حقوق بشری هنوز در عمل شاهد اعمال شکنجه در پایگاه‌های پلیس و زندان‌ها هستیم. رجالی در کتاب اثرگذار «شکنجه و دموکراسی»، سه دلیل را برای ظهور شکنجه در نظام‌های دموکراتیک برشمرده و در قالب مدل‌های سه‌گانه امنیت ملی، قضایی و انضباط مدنی (Civil discipline model) به تبیین آن پرداخته است. برای نمونه در ایالت متحده آمریکا، مدل امنیت ملی شکنجه، در پاسخ به تروریسم رویکرد غالب به‌شمار می‌آید. به نظر وی در ایالات متحده، به‌ویژه پس از یازده سپتامبر، هراس‌انگیزی تروریسم به‌مثابه مبنای توسل به شکنجه مورد استناد قرار گرفته است. در این مدل، عاملان حکومت شکنجه را همچون بخشی از یک سیاست پیشگیرانه برای مقابله با دشمن در شرایط اضطراری به‌کار می‌گیرند. قربانیان این مدل از شکنجه می‌توانند هم افراد تبعه کشور و هم از بیگانگان باشند؛ آنچه اهمیت دارد این است که آن‌ها همیشه به دلیل فعالیت‌های سیاسی مشکوک خود انتخاب می‌شوند. هدف شکنجه‌گران در این مدل، نه اقرار به ارتکاب جرم، که به‌دست آوردن اطلاعات از زندانی است. برای بیان نمونه‌های دیگر از این مدل شکنجه می‌توان به شکنجه آمریکایی‌ها در فیلیپین در طول شورش فیلیپین، شکنجه ارتش و پلیس انگلستان در کنیا، قبرس، عدن و ایرلند شمالی، شکنجه‌های نیروهای ترکیه در مناطق کردنشین، شکنجه ارتش هند در پنجاب و کشمیر، و نیز شکنجه ارتش روسیه در چین اشاره کرد (Rejali, 2009: 49).

۲.۳. طرد اخلاقی

مفهوم «طرد اخلاقی»، ریشه در این چارچوب نظری دارد که ارزش‌های اخلاقی، قواعد و ملاحظات انصاف، صرفاً برای آن‌هایی قابل اعمال است که درون محدوده انصاف که «قلمرو

عدالت یا اجتماع اخلاقی ما^۱ خوانده می‌شود، قرار گرفته‌اند. بردگان، اطفال، زنان، سالخوردگان، سیاهان، یهودیان، عقب‌مانده‌های ذهنی، معلولان جسمی و مجانین، فهرست ناقصی از کسانی را تشکیل می‌دهند که حق آن‌ها به این دلیل که خارج از قلمرو عدالت تلقی شده‌اند، نادیده گرفته شده است. افراد نوعاً نسبت به خانواده و دوستان خود تعهدات اخلاقی سختی احساس می‌کنند، اما نسبت به غریبه‌ها، دشمنان و افرادی از طبقات محروم چنین احساسی ندارند و با احتمال بیشتری می‌توانند آن‌ها را از جهان اخلاقی کنار بگذارند (Opotow, 1990: 3).

«طرد اخلاقی» زمانی اتفاق می‌افتد که افراد یا گروه‌هایی به‌مثابه کسانی خارج از مرزها تصور شوند که ملاحظات، قواعد و ارزش‌های اخلاقی انصاف در آنجا اعمال می‌شوند. کسانی که به لحاظ اخلاقی طرد می‌شوند، همچون «بی‌هویت‌ها»، «بی‌ارزش‌ها» یا «نالایق‌ها» تلقی می‌شوند، در نتیجه، آسیب‌رساندن یا بهره‌کشی و سوءاستفاده از آن‌ها قابل قبول، عادلانه و متناسب جلوه می‌کند. نمونه‌های شدید طرد اخلاقی شامل نقض‌های شدید حقوق بشر، سرکوب‌های سیاسی، تفتیش عقاید مذهبی، بردگی و نسل‌کشی است. شخص یا گروهی که مورد طرد اخلاقی قرار می‌گیرد (دیگران)، به‌مثابه «مزاحم» (Plague) یا «تهدیدی» است که آسیب‌رساندن به آن می‌تواند در اشکال سختی چون شکنجه و مرگ فهمیده شود. هرچه شدت تعارض و تهدید این افراد با ارزش‌های پذیرفته‌شده بیشتر باشد، احتمال آسیب و تجاوزهای مجاز بیشتر می‌شود؛ به این ترتیب، قلمرو عدالت کوچک‌تر شده و دامنه ایراد آسیب گسترش می‌یابد (Ibid: 13).

بارتال و همک توضیح می‌دهند که نزدیک‌ترین مفهوم به آنچه آن‌ها مشروعیت‌زدایی نامیده‌اند، مفهوم طرد اخلاقی اپوتوف است. با وجود این، درحالی که طرد اخلاقی به‌خودی‌خود، رواداری آسیب به اعضای یک گروه را تجویز نمی‌کند، مشروعیت‌زدایی فرایندی است که با شدیدترین درجه از طرد اخلاقی توصیف شده، تمایل به آسیب را منجر می‌شود (Bartal & Hammack, 2012: 31). همسو با این نظریه، *اروین استاب*، یکی دیگر از پیش‌گامان نظریه انسانیت‌زدایی، به این موضوع پرداخت که چگونه انگیزه‌های خاص می‌تواند همراه با طرد افراد از جهان اخلاقی، به شکنجه و کشتار دسته‌جمعی آن‌ها بینجامد. او با کاربست نظریه هدف شخصی به‌عنوان چارچوب مقاله خود، بیان می‌دارد که اهداف شخصی و ارزش‌های اخلاقی از سطوح «مشخصی» از کاربست‌پذیری برخوردارند که گروه‌هایی معین امکان کنارگذاشته شدن از آن را دارند. به نظر وی، هنگامی که تعارضی بین اهداف و ارزش‌ها پدید می‌آید، ارزش‌های اخلاقی غیرقابل کشش می‌توانند با ارزش‌های دیگر طی فرایندی موسوم به «تعادل اخلاقی» جایگزین شوند که اجازه «آسیب‌رساندن» را می‌دهند (Staub, 1990: 50). «محدود بودن ملاحظات اخلاقی به حلقه بسته‌ای از افراد، ظاهراً با این بینش خودجوش ما تعارض دارد که

1. Our scope of justice or moral community

همگی ما انسان‌هایی با امیدها، هراس‌ها و دردهایی اساسی هستیم و بنابراین همگی ادعای موجه یکسانی برای حفظ احترام و کرامت‌مان داریم. در نتیجه، آنان که دامنه ملاحظات اخلاقی‌شان را محدود می‌سازند به معنایی عمیق دچار تناقض یا حتی «ریاکاری» هستند. به زبان هابرماس، آنان دچار تناقض عملی هستند زیرا همان هنجارهای اخلاقی را زیر پا می‌گذارند که قوام‌بخش وحدت گفتاری‌شان است. انکار کردن حقوق اخلاقی اساسی که برای اعضای جمع خودمان قائلیم در مورد آنان که بیرون از دایره آن قرار دارند رفتاری طبیعی برای انسان نیست؛ بلکه نوعی زیرپا گذاشتن گرایش اخلاقی خودجوش‌مان است. این رفتار متضمن سرکوب وحشیانه و انکار خود است» (ژیژک، ۱۳۹۷: ۵۸).

۲.۴. جنگ با زندانیان و دشمن‌پنداری آنان

کریگ هنی، استاد روان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، نخستین بار عبارت «جنگ با زندانیان» را در مقاله خود تحت عنوان «شمارش تلفات جنگ با زندانیان» به کار برد (Haney, 2008: 43). هنی در این مقاله به توضیح این مطلب پرداخت که آنچه در ایالات متحده به نام «جنگ با جرم» (War on crime) آغاز شده بود، به سرعت به «جنگ با مواد مخدر» (War on drugs) تغییر کرد و به مرور، بیش از هر چیز دیگری به «جنگ با زندانیان» (War on prisoners) در بسیاری از مراکز اصلاحی ملی آمریکا تبدیل شد. آتش این جنگ نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۷۰م برافروخته شد؛ زمانی که سیاستمداران وقت ایالات متحده آشکارا بازاندیشی در مورد هدف غالب از مجازات زندان و گستره‌ای را که این هدف باید در آن به کار می‌رفت، آغاز کردند که شعله‌های آن تا دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م برافروخته باقی ماند. در طول این دهه‌ها، نظام عدالت کیفری در ایالات متحده وقف تحمیل رنج بر زندانیان شد. در حقیقت، درحالی که برای نزدیک به یک قرن، تأکید بر «بازپروری» و نفی «سزاگرایی» به مثابه فلسفه اصلی کیفر حبس در قانون توجهات سیاست‌گذاران قرار داشت، از اواسط دهه ۱۹۷۰م، پیشنهادهایی مبتنی بر ایجاد یک سیاست کنترل جرم منصفانه‌تر و اثربخش‌تر به جای حبس رو به گسترش، در برابر این پرسش که «چه چیزی به کار می‌آید؟» (What works?)، کنار گذاشته شد و به‌طور مشخص به محض اعلان جنگ با زندانیان، هدف صدساله بازپروری رخت بریست. پژوهش‌های تجربی، ناکارآمدی برنامه‌های اصلاح و درمان را به رخ طرفداران آن‌ها کشیدند. روبرت مارتینسون و همکارانش با تحلیل یافته‌های ۲۳۱ برنامه بازپروری به این نتیجه رسیدند که به‌غیر از موارد استثنایی و جزئی، تلاش‌های مبتنی بر بازپروری هیچ‌گونه اثر قابل ملاحظه‌ای بر تکرار جرم نداشته‌اند (Martinson, 1974: 35). این تغییر در تفکر اصلاحی از سوی بسیاری از قانون‌گذاران ایالتی تدوین شد و به سرعت به سوی پذیرش و تأسیس رویکردی سزاگراتر حرکت

کرد. از همین رو بود که قانون تعیین کیفر ثابت (Determinate sentencing law) که در اوایل دهه ۱۹۷۰م در کالیفرنیا تصویب شد، شامل اعلامیه‌ای بود مبنی بر اینکه «مجلس اکنون دریافت و اعلام می‌دارد که هدف زندان، تحمیل مجازات است». به این ترتیب از اواخر آن دهه، پژوهشگران و سیاست‌گذاران کیفری بازپروری را به‌عنوان هدف پذیرفته‌شده زندان کنار گذاشتند و اهداف دیگری را با تأکید بر تحمیل رنج کیفری (Punitive pain) بر زندانیان، مورد توجه قرار دادند.

در پی چنین تغییری در فلسفه به‌کارگیری کیفر حبس در ایالات متحده، سه دهه و نیم گذشته در تاریخ کیفری این کشور را می‌توان «عصر محکومیت‌های گسترده به حبس» (Age of mass imprisonment) نامید. عصری که با نوعی «پسرفت کیفری» که به‌نوبه خود به ظهور نوعی جدید از سزاگرایی منجر شد و سرانجام به پیدایش «دولتی سزاگرا» (Punitive state) انجامید، قابل ترسیم است. هنی در مقاله‌ای دیگر بیان داشته است که این دوره از تاریخ ایالات متحده را می‌توان به‌مثابه جنگ مداومی علیه زندانیان توصیف کرد که با گونه‌ای تجاوزکاری سخت که نوعاً سزاوار بدترین دشمنان کشور است آغاز شده بود (Haney, 2011: 377).

به این ترتیب، در نتیجه این واقعیت که دیگر الزامی به بازپروری وجود ندارد، محدودیت‌ها در مورد اینکه چه چیزی شرایط مناسب حبس تلقی می‌شود از بین رفت. در واقع، با جانشینی رسمی و صریح هدف مجازات از بازپروری به تحمیل رنج، بسیاری از محدودیت‌های اجرایی روزمره در مورد آنچه می‌توانست در قبال زندانیان انجام شود، از بین رفت (Ibid: 380). با این حال، پرسش اینجا بود که اگر دیگر تغییر در رفتار و بازپروری در دستور زندان قرار ندارد، افراد با چه هدفی به زندان برده می‌شوند؟ هنی استدلال می‌کند که پاسخ به این پرسش را باید در «ناتوان‌سازی» زندانیان برای درامان ماندن بقیه «ما» در جامعه جست. با وجود این، واقعیت قابل توجه این است که جنگ با زندانیان، درحقیقت جنگ علیه شهروندان خود کشور بود و از این جهت نیاز به توجیهی فلسفی داشت. آشکار است که ایدئال بازپرورانه به لحاظ فلسفی با ظهور نگاه «زندانی به‌مثابه دشمن» ناسازگار بود. بنابراین، حبس به توجیه تازه‌ای برای پر کردن خلأ ناشی از دست کشیدن از بازپروری نیاز پیدا کرد. هنی بیان می‌دارد که ظهور نظریه «مجازات‌های استحقاقی» برای پر کردن این خلأ بود. طرفداران این نظریه استدلال می‌کنند که درعمل یک اصل فلسفی وجود دارد که می‌تواند برای توجیه این سیاست‌های سخت سزاگرا به کار بیاید: «ناقضان قانون باید در زندان رنج ببینند، فقط به این دلیل که مستحق آن هستند». به نظر فوگل (fogel)، یکی از نظریه‌پردازان مجازات استحقاقی، زندان محل اجرای مجازات است، نه بازپروری محکوم (غلامی و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰). به این ترتیب با پذیرش این نظریه، تحمیل کیفرهای سخت سزادهنده که «جنگ با جرم»

موجب شده بود، آسان گردید و موانع ضمنی مقابل اعمال رفتارهای خشن برطرف شد (Haney, 2011: 380). از بین رفتن محدودیت‌ها در نحوه رفتار با زندانیان در پی نظریه مجازات‌های استحقاقی به مثابه مبناي فلسفی «جنگ با زندانیان»، طرفداران این نظریه را در برابر این پرسش قرار داد که محدودیت‌های قانونی و اخلاقی رنج‌های حبس یا شرایط زندان که قرار است رنج‌های یادشده در آن تجربه شوند چیست؟ در عمل، وجود مسائل دیگری منجر به این شد که شعار استحقاق به چیزی بیشتر از یک عقلانیت ساده در به کارگیری مجازات‌های شدید تبدیل شود. برای مثال، فرمول‌های استحقاق هیچ‌گاه به‌طور دقیق معین نمی‌کردند که عدالت برای «چه کسی» باید منصفانه باشد، دقیقاً «چگونه» اعمال می‌شود و با «چه» استانداردهایی انصاف یا عدالت می‌تواند اندازه‌گیری شود (Ibid: 386).

تحمیل رنج بر زندانیان به‌عنوان «دشمنان کشور»، این آرمان انسانی را که همه شهروندان حتی آن‌ها که مرتکب جرم شده‌اند سزاوار برخورداری از حکومتی هستند که از جانب آن‌ها برای بهبود سرنوشت‌شان مداخله کند، به‌عنوان نخستین قربانی این سیاست به مسلخ برد. «جنگ با زندانیان»، برعکس، «ما» را در جنگی تمام‌عیار در برابر برخی از «آن‌ها» بی‌قرار داد که همچون «دیگران کیفری» رانده‌شده و به‌مثابه دشمنان داخلی باید با سیاست‌هایی که آشکارا برای تحمیل رنج و نه کمک به آن‌ها طراحی شده‌اند، مدیریت گردند و اعمال رفتارهایی غیرانسانی چون شکنجه و ایراد ضرب و جرح در حق آن‌ها را نامشروع تلقی نکنند (Haney, 2008: 101). «انسانیت‌زدایی» از «دشمنان» (زندانیان) در پی سیاست‌های «جنگ با زندانیان» به اوج خود رسید (Haney, 2009: 188).

در تاریخ عدالت کیفری، به‌طور مشخص از دهه ۱۹۷۰م و به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا، تحمیل رنج بر زندانیان در پی سیاست موسوم به «جنگ با زندانیان» به‌مثابه رویکردی غالب جانشین هدف‌های صدساله اصلاح و درمان شد؛ زندانیان «دشمنانی» تلقی شدند که باید از میدان به‌در می‌شدند، نه شهروندانی که بازگشت نهایی آنان به جامعه مورد انتظار باشد (Ibid: 377). سیمون با اشاره به تأسیس واحد بازداشت امنیتی (Security housing unit) در ایالات متحده در دوران کابوس‌های دهه ۱۹۷۰م، بیان می‌دارد که ساکنان آن‌ها در «موارد اضطراری» می‌توانستند در سلول‌های خود به‌حبس کشیده شوند و این درحالی بود که این «وضعیت اضطراری» در زندان‌های فوق امنیتی (Supermax)، به‌عنوان وضعیتی غالب، مسلم فرض می‌شد. این زندان‌ها زندانیان را همچون دشمنانی سرسخت، درست شبیه نگاهی که در مورد زندانیان جنگی جدید در گوانتانامو و ابوغریب حاکم است، می‌انگاشتند. به نظر او، تشبیه زندانیان واحد بازداشت امنیتی به اعضای باند اراذل و اوپاش به نهادینه‌سازی مدل جنگی زندان‌های کالیفرنیا کمک کرد. برخلاف زندانیانی که به دلیل نقض انضباطی شدید به واحد بازداشت امنیتی فرستاده

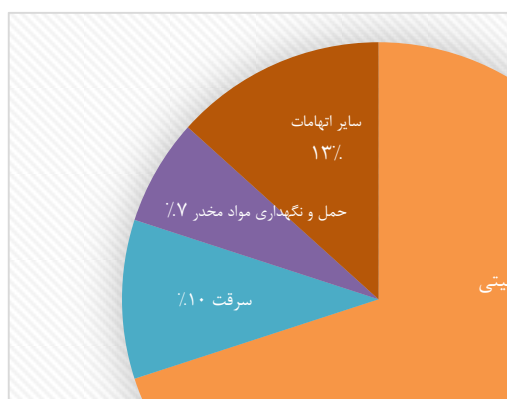
می‌شدند، عضو باند ارادل و اوباش غالباً «دشمنی» بود که به رفتار خوب او هرگز نمی‌شد اطمینان کرد؛ دشمنی که همواره باید از کار انداخته می‌شد (Simon, 2011: 56).

قتل عام زندانیان وابسته به حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۸۶م موسوم به «راه درخشان» (Shining path) را باید به‌عنوان یکی از جلوه‌های تطبیقی مرگ زندانیان بر مبنای نظریه زندانی به‌مثابه دشمن تحلیل کرد. توضیح آنکه در ۱۶ ژوئن ۱۹۸۶، زندانیان متهم به عضویت در جنبش چریکی مائوئیستی پرو (راه درخشان)، شورش هم‌زمانی را در سه زندان لیما، پایتخت آن کشور، (دو زندان مردان و یک زندان زنان) ترتیب دادند. در این شورش، تعداد اندکی گروگان گرفته شدند و نامه‌ای مشتمل بر ۲۵ نکته خطاب به مقامات وقت تنظیم شد که شامل موضوعاتی چون پایان دادن به سوءاستفاده و بدرفتاری با زندانیان و خاتمه دادن به ناپدیدسازی اجباری افراد می‌شد. در زمان آن شورش، شش سال از جنگ انقلابی جنبش یادشده می‌گذشت که در نتیجه آن نه‌تنها هزاران نفر قربانی و میلیون‌ها دلار خسارت به‌بار آمد، بلکه واکنش‌هایی بی‌رحمانه از سوی حکومت وقت را به‌دنبال داشت. حبس‌ها و اعدام‌های فراقضایی افراد، استفاده متداول از شکنجه و قتل عام افراد بی‌گناه، بخشی از آن واکنش‌ها بود. در پایان روز ۱۶ ژوئن ۱۹۸۶، با مرگ ۱۲۴ زندانی در لوریگانچو (Lurigancho) که جملگی زندانیان حزب کمونیست بودند نیز قتل عام دست‌کم ۱۲۰ نفر از ۱۶۰ نفر از زندانیان ال فرونتون (El Fronton) و دو زن زندانی وابسته به حزب در زندان سانتا باربارا (Santa Barbara)، وحشتناک‌ترین قتل عام زندانیان در تاریخ پرو رقم خورد. باری پرسش اینجاست که این موضوع چگونه اتفاق افتاد؟ چطور و چرا حکومت انتخابی دموکراتیکی که رهبر آن قول داده بود با رعایت احترام و حقوق بشر با مسئله شورش برخورد کند، راه‌حلی نظامی را برای مسئله‌ای برگزید که به‌سختی می‌شد آن را تهدیدی برای امنیت زندان‌ها، حکومت یا نظم ملی تلقی کرد؟ (Aguirre, 2013: 194). تصویری که رسانه‌ها از وضعیت زندان‌ها منعکس می‌کردند هم برای مقامات دولتی و هم برای عموم مردم نگران‌کننده بود؛ تسامح بیش‌ازاندازه با تروریست‌هایی که از زندان‌ها برای شست‌وشوی مغزی فعالان سیاسی بهره می‌گیرند، حملات جدیدی را طرح‌ریزی می‌کنند و مقامات دولتی را به چالش می‌کشند (Ibid: 201). پاسخ به این پرسش را باید در این نکته جست‌وجو کرد که از همان آغاز جنگ، زندان‌ها در نگاه شورشیان به‌مثابه سنگرهای مبارزاتی در نظر گرفته می‌شد و به‌سرعت تبدیل به میدان‌های تقابل با دولت و نیز فضاهایی برای اشکال متفاوتی از فعالیت‌های سیاسی شد (Ibid: 197).

۳. یافته‌های پژوهش

تحلیل ۳۰ مورد از پرونده‌های مرگ در زندان‌های ایران در فاصله سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۷، نشان

می‌دهد که نوع اتهام یا عنوان محکومیت بازداشت‌شدگان و زندانیان به‌مثابه متغیری حائز اهمیت در وقوع مرگ آن‌ها تأثیری معنادار داشته است. نمودار زیر نشان می‌دهد که در ۲۱ نمونه از پرونده‌های بررسی‌شده (شماره‌های ۱ تا ۲۰ و شماره ۳۰)، اتهام یا محکومیت زندانیان در خصوص عناوینی علیه امنیت کشور (اتهام‌هایی چون جاسوسی و ارتباط با بیگانگان، اغتشاش به قصد برهم زدن امنیت ملی، توهین به رهبری، و فعالیت‌های سیاسی در جهت تقابل با نظام) بوده است.^۱



۴. بحث و بررسی

تحلیل داده‌های مقاله پیش‌رو در پرتو خوانش‌های متعدد از نظریه انسانیت‌زدایی بیانگر رابطه‌ای معنادار میان نوع اتهام یا دلیل محکومیت بازداشت‌شدگان و زندانیان و مرگ آن‌ها در دوره حبس است. در یک تقسیم‌بندی کلی اگر منشأ مرگ افراد در بازداشتگاه یا زندان را به دو دسته کلی طبیعی و غیرطبیعی یا به بیانی روشن‌تر، غیرمجرمانه و مجرمانه تقسیم کنیم، دسته اخیر دربرگیرنده مرگ‌هایی است که در نتیجه عواملی چون شکنجه و سوءرفتار با زندانیان برای به‌نتیجه رساندن پرونده‌ها، محرومیت از حقوقی چون حق بر درمان مناسب درون یا بیرون از زندان، فرهنگ سکوت و احساس مصونیت در نهادهای کشف جرم و عواملی از این دست به‌وقوع می‌پیوندد.^۲

۱. شایان توضیح است که نویسندگان ادعا ندارند که علت مرگ در همه این موارد ۲۱ گانه مجرمانه بوده است. با این حال، در مواردی که حسب گزارش‌های رسمی یا نمونه‌پژوهی‌های صورت‌گرفته مرگ زندانی منشأ مجرمانه داشته است نیز می‌توان به نوع اتهام یا علت محکومیت او به‌مثابه متغیری معنادار توجه داشت.
۲. در این تقسیم‌بندی، مرگ‌های طبیعی ناظر به مواردی هستند که خالی از هرگونه منشأ مجرمانه باشند. مرگ در اثر کهولت سن، خودکشی یا بیماری‌های زمینه‌ای را می‌توان در این دسته قرار داد؛ هرچند در این موارد

به نظر می‌رسد شکنجه و مرگ دسته‌ای از بازداشت‌شدگان و زندانیان را بتوان با کمک گرفتن از خوانش‌های مختلف از نظریهٔ انسانیت‌زدایی و دشمن‌پنداری زندانیان تحلیل کرد. برای نمونه، تحلیل محتوای گزارش‌های رسمی پیرامون مرگ چهار نفر از افراد بازداشت‌شده در بازداشتگاه کهریزک در سال ۱۳۸۸ش، نشان می‌دهد که ایراد آسیب‌های شدید بدنی که منتهی به مرگ آن‌ها شده است، نه برای اخذ اعتراف که اساساً به دلیل بی‌اهمیت بودن آن‌ها در نگاه برخی مسئولان قضایی وقت بوده است. اتهامات امنیتی آن‌ها، آن‌چنان تعارضی با ارزش‌های بنیادین و پذیرفته‌شدهٔ سیاسی داشت که آزارهایی چون «زندانی شدن ۱۴۷ نفر در یک مساحت کم، عدم وجود تهویه، فقدان آب و غذای مناسب، شنیدن فحش‌های رکیک، کلاغ‌پر رفتن همراه با ضرب و شتم، همجواری با ارادل و اوباش و تحقیر شدن»^۱ در حق آن‌ها روا داشته شده است. انتساب اتهاماتی که با ارزش‌های سیاسی پذیرفته‌شده در تعارض کامل باشد، بسترهای لازم برای توسل به فرایندهای انسانیت‌زدایی را فراهم می‌آورد. اتهاماتی چون جاسوسی، توهین به بالاترین مقامات سیاسی، براندازی، فعالیت‌های غیرمجاز سیاسی، تبلیغ علیه نظام از مواردی هستند که می‌تواند افراد را در محیط بازداشتگاه/ زندان در فرایند انسانیت‌زدایی قرار دهد.

آثار قرارگرفتن در چنین فرایندی را می‌توان در استفاده از شیوه‌های غیرانسانی دستگیری و بازجویی از این دسته متهمان، توسل به ایراد ضرب و جرح در حین بازجویی و محروم ساختن این دسته از متهمان از حق‌های به‌رسمیت شناخته‌شدهٔ قانونی تحلیل کرد. برای نمونه در مورد یکی از بزه‌دیدگان مرگ در زندان (ستار بهشتی)، درحالی که گزارش کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی به این نتیجه رسیده بود که دستگیری متهم در چارچوب موازین قانونی بوده است، یکی از نمایندگان بر مبنای تحقیقات شخصی خود که حاصل مصاحبه با خانوادهٔ بزه‌دیده بود بیان داشت که «در ملاقاتی که خانوادهٔ مرحوم ستار بهشتی با بنده داشتند؛ مادر و خواهر ایشان گفتند زمانی که آمدند ستار را دستگیر کنند هیچ‌گونه حکم قضایی وجود نداشت؛ بلکه وقتی ما حکم قضایی خواستیم اینها اسلحه خودشان را بیرون آوردند و وارد منزل شدند»^۲. در یک نمونهٔ دیگر که متهم (زهرا کاظمی) به اتهام جاسوسی بازجویی می‌شد، در یکی از مراحل بازجویی که با حضور دادستان وقت تهران صورت

نیز میان خودکشی‌های واقعی و مرگ‌هایی که به‌عنوان خودکشی معرفی می‌شوند، باید قائل به تفکیک بود. در موردی که مرگ ناشی از بیماری‌های زمینه‌ای زندانی است نیز در صورت تعلل در فرایند درمان زندانی بیمار، نمی‌توان چنین مرگی را به‌سادگی در طبقهٔ مرگ‌های طبیعی قرار داد.

۱. گزارش کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی از حوادث کهریزک

۲. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دورهٔ نهم، جلسهٔ ۵۵، ۱۷ دی ۱۳۹۱

گرفت از ساعت ۲۲:۲۵ تا ۲:۳۰ بامداد ادامه داشته است^۱ و حسب گزارش‌های رسمی، زندانی در این مرحله دچار آسیب‌ها و شکستگی‌هایی در ناحیه انگشت دست، بینی و سر شده است که در نهایت به مرگ او منجر شد.^۲

اصرار بر وجود ارتباط دسته‌ای از متهمان یا محکومان با دشمنان یا بیگانگان، نامشروع بودن توسل به شیوه‌های غیرانسانی رفتار با آن‌ها در محیط بازداشتگاه/ زندان را مشروع ساخته، موانع اخلاقی ایستاده در برابر شکنجه آن‌ها را احتمالاً با توجیهاتی ایدئولوژیک ازین برده، موجه می‌سازد. اثر دشمن‌پنداری زندانیان را احتمالاً باید در جبران محدودیت‌های کارکردی حقوق کیفری امروز جست‌وجو کرد. وارد کردن مفهوم «دشمن» و در تقابل قرار دادن آن با مفهوم «شهروند» یکی از ابزارهای جبران این محدودیت کارکردی است. سیاست جنگ با ترور در امریکا بهترین نمونه ورود مفهوم دشمن در صحنه عمل است. درحقیقت به‌کارگیری واژه جنگ برای این سیاست به‌منظور عبور از محدودیت‌های حقوق کیفری و بهره‌برداری از امتیازهای حقوق جنگ است، زیرا در جنگ می‌توان در شرایطی دشمن یا تروریست احتمالی را کشت (صدر توحیدخانه، ۱۳۸۸: ۴۶۵). زدن برچسب دشمن، هم شخص را از نظام عدالت غیرنظامی خارج و داخل در بازداشتگاه نظامی می‌کند و هم اختیار بازداشت هر کسی، اعم از شهروند کشور یا خارجی، را برای دوره‌ای نامعلوم، بدون هیچ‌گونه اتهام، بدون محاکمه، بدون حق دسترسی به وکیل، برای خود صرفاً با اصرار بر اینکه او «جنگجوی دشمن» است، به‌رسمیت می‌شناسد (Cole, 2003: 183). ایجاد برخی محدودیت‌ها برای وکلای مرتبط با پرونده‌های مرگ در زندان، به‌ویژه افرادی را که تحت عناوین امنیتی در بازداشت بوده‌اند، می‌توان به‌مثابه آثار چنین برچسب‌هایی تحلیل نمود. برای نمونه، اظهارات وکیل یکی از نمونه‌های بررسی شده (اکبر محمدی)، مبنی بر وجود تناقض بین اظهارات معاون دادستان تهران در امور زندان‌ها و مدیر کل زندان‌های استان تهران درباره مرگ اکبر محمدی، تحت عنوان افترا و اقدام علیه امنیت کشور مورد تعقیب قرار گرفت.^۳ تبصره ماده ۴۸ قانون آئین دادرسی کیفری ایران نیز از این جهت که حق دسترسی آزادانه متهمان امنیتی را محدود کرده است، قابل انتقاد به‌نظر می‌رسد. این ماده مقرر می‌دارد که «در جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی و همچنین جرایم سازمان‌یافته که مجازات آن‌ها مشمول ماده ۳۰۲ آن قانون است، در مرحله تحقیقات مقدماتی، طرفین دعوی، وکیل یا وکلای خود را از بین وکلای رسمی دادگستری که مورد تأیید رئیس قوه قضاییه باشد، انتخاب نمایند». به‌طور مشابه قانون پیشین

۱. گزارش هیئت ویژه رئیس جمهوری برای رسیدگی به مسئله فوت خانم زهرا کاظمی

۲. گزارش کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی درباره علل و عوامل کشته شدن خانم زهرا کاظمی

۳. خبرگزاری ایسنا، ۲۶ شهریور ۱۳۸۵، کد خبر: ۸۵۰۶-۱۵۰۶۸

آئین دادرسی کیفری نیز در تبصره ماده ۱۲۸ خود حضور وکیل در مرحله تحقیق از جرایم علیه امنیت را با اجازه دادگاه مجاز می‌دانست.

رواج اصطلاحاتی چون «پیاده‌نظام دشمن» در گفتمان برخی مقام‌های رسمی در مورد گروهی از متهمان را می‌توان به مثابه جلوه‌ای از دشمن‌پنداری آن‌ها تحلیل کرد. برای نمونه، مصاحبه نماینده دادستان مبنی بر پیاده‌نظام دشمن محسوب شدن تعدادی از صراف‌ها^۱، یا مصاحبه یکی از نمایندگان مجلس مبنی بر انتساب این عنوان به مرتکبان قاچاق^۲ قابل اشاره است. به نظر می‌رسد شکل‌گیری این گفتمان، توسل به شیوه‌های دستگیری، بازجویی و تحقیقات نامتعارف را در پی دارد که در واقع به معنای اولویت دادن به مصالح حکومت در برابر حقوق و آزادی‌های مشروع جامعه است و در هر حال، موجب پایمال شدن حقوق و آزادی‌های فردی به بهانه حفظ این مصالح، نقض حقوق دفاعی متهم از جمله اصل برابری سلاح‌ها می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۲۲). تحت تأثیر چنین رویکردی به زندانیان، پذیرش اعمال سوء رفتارهای خشن، شکنجه و نادیده گرفتن‌هایی که می‌تواند حیات زندانیان را تهدید کند دور از ذهن نیست. بدیهی است که برای هر نظام کیفری، «دشمن» را می‌توان متأثر از مرزهای ترسیم‌شده در قانون و رویه قضایی به گونه‌ای متفاوت فهمید. مسئله این است که با در نظر گرفتن زندانی به مثابه دشمن می‌توان انتظار استحاله شکنجه بد به شکنجه خوب را داشت (Jessberger, 2005: 1059). در این شرایط نظام قضایی با استفاده از قدرت رسانه‌ای خود و جنبه شیطانی دادن به زندانی، در عمل با اعطای مصونیت به مدیران و کارکنان این احساس را به آن‌ها القا می‌کند که حتی در صورت مرگ زندانی طی فرایند بازجویی یا اجرای مجازات حبس، مسئولیتی در پی آن نخواهند داشت.

در ذهنیت قانون‌گذار ایران «دشمن» در معنای متعارف آن فهمیده شده است.^۳ با این حال در گفتمان برخی مقامات قضایی می‌توان جلوه‌هایی از انتساب این عنوان یا آنچه را به آن مرتبط است در مورد برخی از متوفیان در زندان مشاهده کرد که در عمل چندان با تعریف ارائه‌شده در ماده ۲۵ سازگار نیست. برای نمونه در بخشی از گزارش کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی در خصوص «علل و عوامل کشته شدن زهرا کاظمی»، از قول دادستان وقت تهران به مدیرکل مطبوعات و رسانه‌های خارجی آمده است: «یک خبرنگار جاسوس گرفتیم در حال

۱. خبرگزاری ایسنا، ۹ آبان ۱۳۹۷، کد خبر: ۹۷۰۸۰۹۴۱۰۰.

۲. خبرگزاری مجلس شورای اسلامی، ۳۰ خرداد ۱۳۹۵.

۳. ماده ۲۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (۹ دی ۱۳۸۲)، به تعریف «دشمن» پرداخته است. به موجب این ماده منظور از دشمن عبارت است از: «اشرار، گروه‌ها، و دولت‌هایی که با نظام جمهوری اسلامی ایران در حال جنگ بوده یا قصد براندازی آن را دارند و یا اقدامات آنان بر ضد امنیت ملی است».

جاسوسی. ایشان (زهره کاظمی) جاسوس است و اعتراف به جاسوسی کرده، اعتراف کرده که وصل به سرویس هست^۱». به همین ترتیب، می‌توان در گزارش کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در مورد فوت ستار بهشتی، انتساب «ارتباط نزدیک با فعالان سیاسی معاند در خارج از کشور» را مشاهده کرد^۲. به نظر می‌رسد صاحبان این گفتمان‌ها با انتساب عنوان دشمن به زندانیان یا دست‌کم ارتباط او با دشمن، سعی در زمینه‌چینی برای مشروع جلوه‌دادن یا لاقول کاستن از اهمیتِ بدرفتاری‌های صورت‌گرفته نسبت به این بزه‌دیدگان مرگ در زندان داشته‌اند. هنگامی که بحث از حقوق کیفری دشمنان به میان می‌آید، جامعه نه در حال صحبت از شهروندان خود که در حال جنگ با دشمنان خود است. از منظر دشمنان، نظام کیفری نه در حال تحمیل مجازات‌ها که در حال تغییر مسیر به سوی شیوه‌های سرکوب‌گرانه است؛ این در حالی است که در نگاه شهروندان، دشمنان مستحق چنین تاوانی هستند (Diez, 2008: 543). به‌طور مشابه، در تبیین مفهوم «پارادایم جنگ با جرم» بیان شده است که این پارادایم بر مفهوم مبهم حالتِ خطرناک-حالتی که از راه صرفِ وابستگی به یک گروه تلقی شده به‌عنوان دشمن فرض می‌شود- بنا یافته است و هدف خنثی‌سازی و چه‌بسا حذف مجرم/منحرف را پی‌جویی می‌کند (دل‌ماس مارتی، ۱۳۸۸: ۱۰۱۵). انتساب ارتباط افرادی که حیات خود را در زندان از دست داده‌اند با دشمن را در مورد پرونده «طالب بساطی» نیز می‌توان مشاهده نمود. این زندانی که در پی ناآرامی‌های دی ماه سال ۹۶ بازداشت شده بود، بنا بر آنچه از سوی نماینده شهرستان ایلام در مجلس شورای اسلامی اعلام شده بود در زندان بر اثر سگته فوت کرده و «گویا ارتباطاتی هم با خارج داشته است»^۳. تأثیر تأکید بر وجود ارتباطاتی بین متهمان یا محکومان جرایم امنیتی با بیگانگان، هرچند به‌احتمالی (چنان‌که در مصاحبه اخیر می‌بینیم که گفته شده «گویا ارتباطاتی هم با خارج داشته است»)، انحراف مسیر عدالت برای بستگان و خانواده‌های آن‌ها در کشف حقیقت پیرامون علت واقعی مرگ بزه‌دیده را در پی دارد، در برخی پرونده‌ها، طرح ارتباط افراد بازداشت‌شده با بیگانگان در حالی از سوی برخی نهادها و مقامات رسمی مطرح می‌شود که بررسی‌های تخصصی‌تر بعدی وجود چنین روابطی را منتفی می‌دانند. برای نمونه در پرونده زهره کاظمی، طرح ادعای جاسوسی و وصل بودن به سرویس و ادعای اعتراف او مبنی بر جاسوس بودن در حالی از سوی دادستان وقت تهران مطرح شده بود که در گزارش کمیسیون

۱. گزارش کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی در مورد پرونده زهره کاظمی، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره ششم، جلسه ۳۶۷ (۶ آبان ۱۳۸۲)، چاپ روزنامه رسمی، ۲۱ آبان ۱۳۸۲.
۲. گزارش کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در مورد فوت ستار بهشتی، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره نهم، جلسه ۵۵ (۱۷ دی ۱۳۹۱)، چاپ روزنامه رسمی، شماره ۱۹۷۹۳.
۳. خبرگزاری ایسنا، ۲۳ اسفند ۱۳۹۶، کد خبر: ۹۶۱۲۲۳۱۳۲۹۴.

اصل نود مجلس شورای اسلامی از آن پرونده آمده است: «قطعاً دستگیری اولیه نامبرده که «به هدایت خانم کاظمی به زندان اوین» تعبیر شده است، بدون دلایل کافی در توجه به اتهام جاسوسی بوده است؛ نظر وزارت اطلاعات به عنوان مرجع قانونی در کشف جرایمی مثل جاسوسی (صراحت بند «ب» ماده ۱۰ قانون تأسیس وزارت اطلاعات مصوب ۲۷ مرداد ۱۳۶۲) مبنی بر آزاد کردن خانم کاظمی به خوبی نشان‌دهنده این واقعیت است که مدارک و دلایل کافی برای توجه به چنین اتهامی اساساً وجود نداشته است». به همین ترتیب، نتایج هیئت تحقیق دولت متشکل از وزیران دادگستری، کشور، اطلاعات و معاون حقوقی ریاست جمهوری در مورد فعالان بازداشت‌شده در حوزه محیط زیست مبنی بر جاسوس نبودن آن‌ها^۱ از آن جهت قابل توجه است که دادستان کل کشور در مصاحبه‌ای به جاسوس بودن یکی از این فعالان محیط زیست که در زندان اقدام به خودکشی کرده، اشاره داشته است.^۲

نتیجه

مرگ در زندان، پدیده‌ای تقریباً شناخته‌شده در تمام دنیا است. این موضوع اگرچه در جای خود درست است که بسته به میزان رعایت استانداردهای زندان، هم در میزان و هم در نحوه مرگ افراد در بازداشتگاه و زندان تفاوت‌های اساسی وجود دارد، درعمل تقریباً نظامی کیفری را نمی‌توان یافت که با این پدیده بیگانه باشد. با این حال، بررسی ادبیات این حوزه نشان می‌دهد که گروهی از زندانیان به‌طور نظام‌مند به‌منابۀ دشمنان نظام عدالت کیفری (در رویکردی وسیع‌تر، دشمنان نظام سیاسی) انگاشته شده، سزاوار برخوردی غیرانسانی دانسته می‌شوند. دشمنانی که زندان در مورد آن‌ها کارکردهای تعریف‌شده خود را از دست داده، به محلی برای تحمیل رنج تبدیل می‌شود. اینکه کدام دسته از زندانیان، بیشتر بزه‌دیدگان مرگ در زندان هستند را می‌توان بر پایه نوع اتهام یا محکومیت آن‌ها مورد تحلیل قرار داد. کمتر گزارشی از مرگ آن دسته از زندانیان دیده شده است که نفع نظام کیفری در حفظ حیات آن‌ها باشد. برای نمونه تقریباً هیچ‌گاه مشاهده نشده است که یکی از زندانیان به اصطلاح یقه‌سفید در زندان به علتی غیرمجرمانه و به طریق اولی مجرمانه دچار مرگ شده باشد. علت این مسئله روشن است؛ چراکه حیات او برای مقام‌های عدالت کیفری دست‌کم تا زمان تسویه حساب‌های اقتصادی حائز اهمیت است. از سوی دیگر، برای گروهی دیگر از زندانیان، نه‌تنها چنین حساسیتی وجود ندارد که حتی تلاش‌هایی نظام‌مند برای از بین بردن آن‌ها در زندان گزارش

۱. روزنامه ایران، ۲ خرداد ۱۳۹۷

۲. خبرگزاری دادستانی کل کشور، ۱۹ اسفند ۱۳۹۶، کد خبر: ۹۶۱۲۱۹۱۰۶۷۲

شده است. در هر نظام عدالت کیفری بسته به برداشتی که نسبت به مفهوم «دشمن» شده است، می‌توان مرگ‌های در زندان را تحلیل کرد. در حقیقت، حیات گروهی از افراد در زندان و رعایت استانداردهای زندان در حق آن‌ها چندان برای مسئولان زندان اهمیتی ندارد. از این فراتر می‌توان مسئله رواداری و استحقاق شکنجه و سوءرفتارهای انسانی را نیز در مورد این گروه از زندانیان مشاهده کرد. نظام‌های کیفری با «دشمن‌پنداری» این دسته از زندانیان و «انسانیت‌زدایی» از آن‌ها، رنج‌های تحمیل‌شده بر آنان را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. تصور مخالفان سیاسی به‌عنوان دشمن یکی از تبعات نگرش‌های پدرسالارانه بوده است؛ از این رو، سیاست کردن بیشتر به معنی فن از میدان به در کردن دشمنان و رقبا تلقی شده است، تا هنر جلب همکاری و سازش (بشیریه، ۱۳۹۴: ۱۵۶). دشمن‌پنداری گروهی از افراد در محیط‌های سلب آزادی و تقسیم آن‌ها به زندانیان بد و بدتر بر پایه علت محکومیت و میزان ناهنجاری آن‌ها می‌تواند ریسک انواع شکنجه یا بدرفتاری را نسبت به آن دسته از محرومان از آزادی افزایش دهد که در نگاه مقامات زندان به‌مثابه دشمن تلقی می‌شوند. نمونه پژوهی این مقاله نشان می‌دهد که در زندان‌های ایران، متهمان یا محکومان به اتهامات امنیتی با اختلاف در رده نخست قربانیان پدیده مرگ در زندان قرار دارند. متهمان به ارتکاب جرایمی امنیتی، همچون جاسوسی، تبلیغ علیه نظام، توهین‌کنندگان به رهبری، اغتشاشگران و تشویش‌کنندگان اذهان عمومی، بیشتر در معرض سوءرفتارهای منجر به مرگ در زندان هستند. درحالی که به موجب قانون، هرکدام از عناوین مجرمانه یادشده دارای مجازات مشخصی هستند که فرد در صورت ارتکاب، مستحق تحمل آن است؛ در عمل، کیفرهای نانوشته دیگری نیز در حق مرتکبان یا متهمان این عناوین روا داشته می‌شود که در مواردی موجب سلب حیات آنان خواهد شد.

منابع و مأخذ

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. آرنٹ، هانا (۱۳۹۴)، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۵، نشر ثالث.
۲. استروس، لوی (۱۳۵۸)، نژاد و تاریخ، ترجمه ابوالحسن نجفی، چ ۱، پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران.
۳. امیرارجمند، اردشیر (۱۳۸۶)، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، قسمت اول (اسناد جهانی)، چ ۲، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

۴. بشیریه، حسین (۱۳۹۴)، موانع توسعه سیاسی در ایران، چ ۹، انتشارات گام نو.
۵. تاکمن، باربارا (۱۳۹۸)، توپ‌های ماه اوت، ترجمه محمد قائد، چ ۴، نشر ماهی.
۶. ژیتک، اسلاوی (۱۳۹۷)، خشونت، ترجمه علی‌رضا پاکنهاد، چ ۸، نشر نی.

ب) مقالات

۷. دلماس مارتی، می‌ری (۱۳۸۸)، «پارادایم جنگ علیه جرم»، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند، در تازه‌های علوم جنایی، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، ص ۱۰۳۰-۱۰۰۹.
۸. صدر توحیدخانه، محمد (۱۳۸۸)، «حقوق در چنبره «دشمن»، از سیاست آمریکایی «جنگ با ترور» تا نظریه آلمانی «حقوق کیفری دشمنان»، در تازه‌های علوم جنایی، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، نشر میزان، ص ۵۱۸-۴۶۵.
۹. غلامی، حسین و نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۷۸)، «نظریه مجازت‌های استحقاقی و تکرار جرم»، مدرس علوم انسانی، ش ۱۳.
۱۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۸)، «رویکرد جرم‌شناختی قانون «حقوق شهروندی»»، مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی، چ ۱، نشر گرایش.

ج) گزارش‌ها

۱۱. گزارش کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی در مورد پرونده زهرا کاظمی، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره ششم، جلسه ۳۶۷، (۱۳۸۲/۸/۶)، چاپ روزنامه رسمی، ۱۳۸۲/۸/۲۱.
۱۲. گزارش کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی در مورد فوت ستار بهشتی، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره ۹، جلسه ۵۵، ۱۷ دی ۱۳۹۱، چاپ روزنامه رسمی، ش ۱۹۷۹۳.
۱۳. مشروح مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، دوره ۹، جلسه ۲۰۲، روزنامه رسمی، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۳.

۲. خارجی

A) Books

14. Cole, D. (2003), Enemy aliens: Double standards and constitutional freedoms in the war on terror. Current Affairs.
15. Rejali, D. (2009), Torture and democracy. Princeton University Press.

16. Simon, J. (2011), Mass incarceration on trial.

B) Articles

17. Aguirre, C. (2013), "Punishment and Extermination": The Massacre of Political Prisoners in Lima, Peru, June 1986. *Murder and Violence in Modern Latin America*, 193-216.
18. Bar-Tal, D. (1990), "Causes and consequences of delegitimization": Models of conflict and ethnocentrism. *Journal of Social issues*, 46(1), 65-81.
19. Bar-Tal, D. (2000), "Shared beliefs in a society": Social psychological analysis. Sage Publications.
20. Bar-Tal, D., & Hammack, P. L. (2012), "Conflict, delegitimization, and violence".
21. Biles, D., McDonald, D., & Fleming, J. (1990), "Aboriginal and non-aboriginal deaths in custody". *Australian & New Zealand Journal of Criminology*, 23(1), 15-23.
22. Chen, Y. S. (2007), "A perspective of China's criminal misjudgment". *China Legal Science*, 137, 45-61.
23. Diez, C. G. J. (2008), "Enemy combatants versus enemy criminal law": An introduction to the European debate regarding enemy criminal law and its relevance to the Anglo-American discussion on the legal status of unlawful enemy combatants. *New Criminal Law Review: In International and Interdisciplinary Journal*, 11(4). 529-562.
24. Haney, C. (2008), "Counting casualties in the war on prisoners". *USFL Rev.*, 43, 87.
25. Haney, C. (2009), "Demonizing the enemy": The role of science in declaring the war on prisoners. *Conn. Pub. Int. LJ*, 9, 185-22, p. 188
26. Haney, C. (2011), "Politicizing Crime and Punishment": Redefining Justice to Fight the War on Prisoners. *W. Va. L. Rev.*, 114, 373. P. 375.
27. Harding, R. W. (1999), "Prisons are the problem": A re-examination of aboriginal and non-aboriginal deaths in custody. *Australian & New Zealand Journal of Criminology*, 32(2), 108-123.
28. Haslam, N., & Loughnan, S. (2014), "Dehumanization and infrahumanization". *Annual review of psychology*, 65, 399-423.
29. Hazlehurst, K. M., & Kazlehurst, C. (1989), "Race and the Australian conscience": investigating aboriginal deaths in custody. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 16(1), 35-48.
30. Jessberger, F. (2005), "Bad Torture—Good Torture?" What International Criminal Lawyers May Learn from the Recent Trial of Police Officers in Germany. *Journal of International Criminal Justice*, 3(5), 1059-1073.
31. Kelman, H. C. (2001), "Reflections on social and psychological processes of legitimization and delegitimization". *The psychology of legitimacy: Emerging perspectives on ideology, justice, and intergroup relations*, 54-73.
32. Kelman, H. G. (1973), "Violence without moral restraint": Reflections on the dehumanization of victims and victimizers. *Journal of social issues*, 29(4), 25-61.
33. Lu, Q. (2006), "Lawyer's presence right in criminal investigative

- interrogation". *Legal System and Society*, 4, 85-86.
34. Martinson, R. (1974), "What works?-questions and answers about prison reform". *The public interest*, 35, 22.
35. Opatow, S. (1990), "Moral exclusion and injustice": An introduction. *Journal of social issues*, 46(1), 1-20
36. Rosado, C. (1996), "Toward a definition of multiculturalism". Retrieved from.
37. Staubm E. (1990), "Moral exclusion, personal goal theory, and extreme destructiveness". *Journal of Social Issues*, 46(1), 47-64.

C) Reports

38. Amnesty International. (2000), *Take a step to stamp out torture*. Amnesty International Publications.
39. Amnesty International. (2014), *Torture in 2014: 30 years of broken promises*. Amnesty International.

۳. سایت‌ها و خبرگزاری‌ها

40. <https://isna.ir/>
41. www.iran-newspaper.com
42. www.dadsetani.ir
43. www.icana.ir
44. www.tadbirkhabar.com